

عارفان بجزایگاه عزت ازین جماعت که بود هرگز
نقل است که خواجه عبدالخالق علیه الرحمه روز جمعه طلبه درین
مرفوع بودند و جماعتی از آنها را از جوار ایشان مجلسی است
بودند و بسیار میکردند و بر بالین فرار بودند و هر منجور بودند و
طلبه اشباع ان فایده حال نقصان می یافت و در آن مجلس
ربانی نقصان بود پیش حضرت خواجه عارف علیه الرحمه فرمودند
ان منتهی ما جمع اصحاب بیرون آمدند و بر منظر خانقاه کاخ ترم
و سر کفایت رب الارباب و دست ماوند و بنظر مهابت ان
شیرازی بران رو باهضقان شیطان نگاه کردند چو
از این ان بادیکار خاصیت کرد و بی بروی زوان دیگر که
او گرفت هر دو از بالای مهر در فضا دند و هلاکت اندیدند
زمانی انکش رفتند در میان ایشان افتاد حضورت انکسند
عس از این ان کشند نه چینی از اصحاب بیرون خانقاه
در آمد و ماجرا پیش خواجه بازنمود حضرت خواجه علیه الرحمه فرمودند
که عارف را طلبه بیرون آمدند و خواجه عارف را در غایت

یاقتند خواجه را علم کردند حضرت خواجه قدم مبارک بر وفا
نهادند و دست خواجه عارف را بگرفتند و گفتند ای فرزند
تر بیت از برای خدمت و محبت است نه بجهت مهابت است
نقل است که حضرت خواجه عبدالخالق بود که انکسند بودند و در
ملازمت ایشان خواجه صدیق و خواجه اولیا و خواجه عزیز
در جماعت و هر یک ازین صاحبان در خاطر با بان کفر شوق
شدند که خواجه عارف را بسال خور و بجال بکند و نفعات
خواجه بر ایشان پیشتر بر اید که چنین باشد خدمت خواجه
در سه بنور کرامات مقامات و فکرت ایشان یافتند و گفتند
ایها الاولاد عارف را طلب کنید هر یک بچو خواجه رحمة الله علیها
خواجه عارف بیرون رفتند خواجه عارف را علیه الرحمه در سجده
و بران یافتند که در ان و بران خواجه کنج می یافتند و بدیدند معاینه
قبله بر سران بر لوار سایه دار را میبندند جملا اصحاب بر قدم این
افتادند و بر طومور جوهر گلان آفتاب و صدق گفتند **نقل است** که
بخارا منزه است و دلکش و موصی است روح انفراموصوفی است بخارا